

تروریستی دارد. برای درمان این معضل ضرورت دارد، پیش از تجویزهای خودسرانه، آن را به آزمایشگاه تاریخ برد و پس از فهم و شناسایی دقیق انگیزه‌ها، اهداف و ریشه‌های سیاسی و اجتماعی پدیده تروریسم، به مقابله با آن پرداخت. آمریکا چنانچه واقعاً در پی حل این معضل بین‌المللی است باید به حضور گسترده نظامی خود در کشورهای مختلف به بهانه حفظ امنیت و... و حمایت‌های وسیع سیاسی، اقتصادی و نظامی از رژیم‌های استبدادی و اشغالگر، بویژه در خاورمیانه، پایان بخشد.

از جمله پدیده‌های مهم جهانی در دهه نخست سده بیست و یک که شایسته بررسی محققانه است، مسئله تروریسم، مفهوم، مصادیق، انگیزه‌ها و ریشه‌های آن است. در این مقاله تلاش می‌شود ضمن روشن کردن این مفهوم، با توجه به فرضیات و شواهد موجود، ریشه‌های آن در آمریکا مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد. مدارک حاکی از آن است که اقدامات تلافی‌جویانه و سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله‌گرانه آمریکا از جمله حمله نظامی به افغانستان در اکتبر ۲۰۰۱ و کشتار افراد غیر نظامی نقش مهمی در تشدید عملیات

رابطه عملیات تروریستی و سیاست‌های مداخله‌گرانه آمریکا

مقدمه

دارای سه بخش اصلی است: در بخش نخست، پژوهشگر در پی آن است که با استفاده از روش توصیفی، به تعریف و گونه‌شناسی پدیده تروریسم از لحاظ نظری و مصادیق آن بپردازد؛ در بخش دوم، با این فرض که ادعاهای آمریکا در خصوص عوامل اصلی فاجعه سپتامبر درست باشد، با بهره‌گیری از روش تحلیلی و شواهد موجود، فرضیات مختلف در خصوص ریشه‌های تروریسم و چرایی آن مورد بررسی قرار می‌گیرد. فرضیه محقق عبارت از وجود رابطه مستقیم بین سیاست خارجی مداخله‌جویانه و میلیتاریستی آمریکا، بعنوان متغیر مستقل از یک سو، و افزایش عملیات تروریستی از نظر تعداد و شدت تخریب، بعنوان متغیر وابسته از سوی دیگر است؛ در بخش سوم، به هدف‌های آمریکا از عملیات نظامی در افغانستان و واکنش دیگر کشورهای هادر برابر آن پرداخته می‌شود و به این پرسش اساسی پاسخ داده می‌شود که آیا اقدام نظامی موجب حل معضل تروریسم در آمریکا خواهد شد یا سبب پیچیده‌تر شدن آن؟

بخش نخست: تروریسم چیست و تروریست کیست؟

هر چند تلاش‌هایی برای تعریف تروریسم به عمل آمده است ولی نمی‌توان تعریفی یافت که مورد اجماع همه اندیشمندان علوم سیاسی باشد (Hoffman 1997; Tucker 1998). در میان تعریف‌ها، می‌توان به

در ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ برج‌های دوقلوی ۱۲۰ طبقه‌ای تجارت جهانی، ساختمان وزارت دفاع آمریکا، و وزارت خارجه آمریکا مورد حمله قرار گرفت. حمله به مراکز حساس اقتصادی، نظامی و سیاسی، توانایی نیروهای اطلاعاتی و امنیتی آمریکا را در شناسایی تروریست‌ها و مقابله با آنها زیر سؤال برد و آثار فراوانی بر اوضاع داخلی آمریکا و خارج از آن گذاشت. ضریب امنیت شهر و ندان تنها بر قدرت باقیمانده در پایان جنگ سرد کاهش یافت، محدودیت‌هایی بر آزادی شهروندان کشور مدعی لیبرال دموکراسی ایجاد گردید، قوانین مربوط به مهاجرت غیر اروپاییان تشدید گردید، هزینه مصرفی شهروندان عادی بویژه در حوزه جهانگردی و مراکز تفریحی کاهش یافت و... در حوزه سیاست خارجی نیز آمریکا محوریت مبارزه با تروریسم را به منظور تشکیل ائتلاف‌های جدید بین‌المللی اعلام نمود؛ اسرائیل با سوءاستفاده از وضع موجود فشار خود بر فلسطینی‌ها را تشدید کرد؛ جنگ با تروریسم با حمله هوایی به افغانستان در ۷ اکتبر آغاز گردید و پژوهشگران و سیاست‌گذاران در بسیاری از کشورهای اروپایی و خاورمیانه راهکارهایی برای حل مشکلات ساختاری و ریشه‌ای معضل تروریسم در آمریکا و جهان ارائه کردند.

این تحقیق، با توجه به پرسش‌های محوری آن،

دکتر حسین هرسیج

دانشگاه اصفهان - دانشکده علوم
اداری و اقتصاد - گروه علوم سیاسی

تعریف پال پیلار (Paul Pillar) از تروریسم اشاره نمود که عبارت است از «خشونت از پیش طراحی شده، با جهت گیری سیاسی بر ضد اهداف غیر نظامی از سوی گروه‌های خرده‌مللی و عوامل مخفی که معمولاً برای تأثیر گذاری بر مخاطبان به کار گرفته می‌شود». (Pillar 2001: 13) این تعریف دارای چهار عنصر اساسی است: نخست، تروریسم عملی است از پیش طراحی شده و ناشی از فکر و تصمیم عده‌ای که می‌خواهند آن را انجام دهند؛ دوم، این کنش دارای جهت گیری سیاسی است و با دیگر خشونت‌های برآمده از انگیزه‌هایی همچون انگیزه‌های مالی یا انتقام شخصی و... فرق دارد. مر تکبین این اعمال انگیزه‌های کلان‌درد می‌خواهند وضع موجود را تغییر دهند؛ عنصر سوم این تعریف مربوط به قربانیان تروریست‌هاست که شامل افرادی است که توانایی دفاع از خود ندارند؛ و چهارمین عنصر در ارتباط با مرتکبان اعمال تروریستی است که از گروه‌های فراملی یا عوامل سرری هستند که کارشان از عملیات نظامی دولتها و کاربرد آشکار نیروهای نظامی بر ضد اهداف نظامی متمایز است (Pillar 2001: 13-15).

با این تعریف روشن می‌شود که روش تروریست‌ها، هراس افکنی و خشونت غیر قانونی است و استراتژی آنها دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی است که با اهداف جنایتکاران عادی مانند دزدان و تبهکاران فرق می‌کند. آنان از وضع موجود جامعه سیاسی ناراضی اند و تلاش می‌کنند وضع موجود را به هم بزنند و از این جهت با انقلابیون و چریک‌ها وجه مشترک دارند، با این تفاوت که انقلابیون برای رسیدن به اهداف سیاسی از روش‌های خشونت آمیز برای کشتار افرادی گناه استفاده نمی‌کنند و قربانیان آنها حداکثر می‌توانند نیروهای اطلاعاتی و امنیتی رژیم حاکم باشند، نه افراد عادی و بی‌گناه. تروریست‌ها برای رسیدن به هدف‌های خود از تاکتیک‌های گوناگون استفاده می‌کنند. در طول سال‌های ۱۹۶۸ تا ۱۹۹۳، کارهای آنان عبارت از ۴۶ درصد بمب‌گذاری، ۲۲ درصد حمله، ۱۲ درصد هواپیما ربابی، ۵/۹ درصد ترور، ۶ درصد آدم‌ربایی و ۱ درصد گروگان‌گیری بوده است (Hoffman 1998: 43; man 1994: 369).

حال که مفهوم تروریسم از نظر شیوه، استراتژی، قربانیان و تاکتیک تاحدی مشخص شد، به

گونه‌شناسی تروریسم می‌پردازیم تا با توجه به آن مصادیق تروریسم مشخص گردد. تروریسم را می‌توان به انواع زیر تقسیم کرد: تروریسم دولتی (state terrorism) که در آن سازمان‌های دولتی و حکومتی، خود به کشتار شهروندان می‌پردازند. در این خصوص می‌توان به عملکردهای مستبد و دیکتاتور در قبال شهروندان اشاره نمود؛ تروریسم بین‌المللی (international terrorism) که در آن تروریست‌ها پشتیبانی برخی از دولتها اقدام به عملیات تروریستی در دیگر کشورها می‌کنند. از جمله این گونه عملیات می‌توان به تسلیح فالانتهای لبنانی از سوی اسرائیل در برابر مردم لبنان یا تسلیح ضد انقلابیون نیکاراگوئه در برابر مردم نیکاراگوئه از سوی دولت آمریکا اشاره نمود یا حمایت نظامی و سیاسی آمریکا از کسانی چون زاهدی، پینوشه و موسی چومبه در برابر حکومت‌های ملّی دکتور مصدق در ایران، آینده در شیلی و لومومبا در کنگو؛ تروریسم محلی (domestic terrorism) که در آن تروریست‌ها در داخل کشور خود بر ضد حکومت دست به عملیات تروریستی می‌زنند؛ و سرانجام تروریسمی که در قالب آن که تروریست‌هایی از ملیتهای مختلف در کشورهای دیگر اقدام به عملیات تروریستی می‌کنند (transnational terrorism).

تروریسم محدود به کشور و قاره خاصی نیست. در ایالات متحده آمریکا گروه‌هایی تروریستی نظیر جامعه دفاعی یهودی (Jewish Defence League)، کو کلاکس کلان (Ku Klux Klan) و اسکینهدز (Skinheads) فعالیت دارند. بر اساس گزارش اداره هماهنگ‌کننده اقدامات ضد تروریستی در وزارت خارجه آمریکا، در دیگر قاره‌ها نیز گروه‌های مختلفی به عملیات تروریستی دست می‌زنند که برخی از آنها عبارتند از: سازمان انقلابی ۱۷ نوامبر در یونان، بریگاد آلکس بونکایانو (Alex Boncayao Brigade = ABB) در فیلیپین، اوم شینریکیو (Aum Shinrikyo) و ارتش سرخ ژاپن (Japanese Red Army (JRA)) و ببرهای آزادیبخش تامیل (Liberation Tigers of Tamil Eelam = LTTE) در سریلانکا (Bowler, Muari and True 2001; Sean and Stephen 1995).

در تعریف و گونه‌شناسی پدیده تروریسم و مصادیق آن نباید از تأثیر قضاوت‌های ارزشی و ضوابط

○ هر چند تلاش‌هایی برای تعریف تروریسم صورت پذیرفته است اما نمی‌توان تعریفی یافت که مورد اجماع همه اندیشمندان در عرصه علوم سیاسی باشد.

○ پال پیسار: تروریسم عبارت است از خشونت از پیش طراحی شده، با جهت گیری سیاسی، بر ضد اهداف غیر نظامی از سوی گروه های خُرده ملی و عوامل مخفی که معمولاً برای تحت تأثیر قرار دادن مخاطبان به کار گرفته می شود.

مورد نظر يك محقق و دولت غفلت نمود. ممکن است افراد یا گروه هایی از سوی يك دولت تروریست خوانده شوند ولی دولتهای دیگری آنها را مبارزان راه آزادی بشناسند. بعنوان نمونه، از نظر دولتهای آمریکا و اسرائیل و حتی محققان دارای گرایشهای صهیونیستی، حزب الله لبنان و مبارزان فلسطینی مصادیق بارز تروریسم شناخته می شوند و باید ریشه آنها خشکانده شود ولی از دیدمردم و رهبران بسیاری از کشورهای خاور میانه این گونه ساز مانها و گروهها نه تنها تروریست نیستند بلکه به علت ایستادگی در برابر تجاوز و اشغال سرزمینشان باید مورد حمایت قرار گیرند.

مصادیق تروریسم تا آن حد مبهم است که پاره ای گروهها و افراد گاه بعنوان تروریست و زمانی دیگر از مبارزان راه آزادی شناخته می شوند. رونالد ریگان در سال ۱۹۸۵ در دیدار با مجاهدان افغان آنان را مبارزان راه آزادی همچون بنیانگذاران آمریکا خواند و مورد حمایت مالی، سیاسی و نظامی شان قرار داد، ولی از سپتامبر ۲۰۰۱ برخی از همین افراد و گروهها از سوی دولت آمریکا تروریست تلقی می شوند. شگفت انگیز است که در همان سال ۱۹۸۵، نلسون ماندلا رهبر کنگره ملی آفریقا بعنوان تروریست در زندان رژیم نژادپرست آفریقای جنوبی زندانی بوده ولی هم اینک بعنوان مبارز راه آزادی و نماد مخالفت با نژادپرستی، شایسته دریافت جایزه صلح نوبل قلمداد می گردد (Martin 2001).

با وجود اختلاف در تعریفها و مصداقها، پدیده تروریسم یکی از مهمترین مسایل جهانی در سالها و دهه های اخیر شناخته شده است. شمار عملیات تروریستی در سالهای اخیر به نسبت کاهش یافته ولی شدت تخریب آنها بیشتر شده است. عملیات تروریستی از ۴۸۴ مورد در سال ۱۹۹۱ به ۲۵۰ مورد در سال ۱۹۹۶ کاهش یافته است در حالی که در همین سال در نتیجه عملیات تروریستی ۵۱۰ تن کشته شده اند که از سال ۱۹۹۵، ۲۲۳ تن و از سال ۱۹۹۴، ۹۱ تن بیشتر بوده است (Hoffman 1999: 11-12). در خصوص شدت گرفتن آن می توان به عوامل گوناگونی چون آسانی دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی نظیر سلاحهای میکروبی، هسته ای و شیمیایی بویژه پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی؛ افزایش اثر گذاری عملیات تروریستی با

قدرت تخریبی بالا بر افکار عمومی؛ یافتن پوشش تبلیغاتی بیشتر با توجه به انقلاب اطلاعاتی و توسعه شبکه های اینترنت؛ استفاده تروریستها از تجارب قبلی خود؛ افزایش توان عملیاتی، حرفه ای و تخصصی آنها؛ حمایت بیشتر دولتها از عملیات تروریستی برای رسیدن به اهداف سیاسی در سطوح مختلف منطقه ای و بین المللی؛ نیر و مندتر شدن انگیزه های مذهبی و معنوی و مؤثر افتادن این گونه عملیات در جلب افکار عمومی اشاره نمود (Hoffman 1999: 13-28).

گذشته از خسارات جانی و مالی، خسارات غیر مستقیم ناشی از عملیات تروریستی نیز بر اهمیت و ضرورت توجه به این پدیده جهانی می افزاید. بانگاهی به آثار داخلی و بین المللی عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر، می توان عمق این خسارات غیر مستقیم را دریافت. گسترش ترس و احساس ناامنی در بین شهروندان آمریکا، اعمال خشونت نسبت به شهروندانی که با متهمان عملیات تروریستی از نظر قومی، نژادی و مذهبی مشترک هستند، و افزایش بی اعتمادی شهروندان نسبت به رهبران سیاسی خود از تبعات داخلی این عملیات است. در سطح بین المللی نیز می توان به آثار آن بر فعالیتهای آمریکاییان در خارج از کشور، افزایش حضور نظامی در خارج، افزایش ریسک پذیری سرمایه گذاری بخش خصوصی در خارج، تضعیف روند صلح در خاور میانه، شعله ور شدن منازعات منطقه ای، ترس دیگر کشورها برای همکاری با کشور مورد هجوم، و بی ثباتی دولتهای دوست و حامی آمریکا در منطقه اشاره نمود (Pillar 2001: 24-27).

بخش دوم: رابطه بین تروریسم در آمریکا و سیاست خارجی آمریکا

پرسش محوری دیگری که باید به آن پرداخته شود این است که چرا آمریکایی های بیش از دیگر ملتها و دولتها در معرض عملیات تروریستی در داخل و خارج قرار دارند. بر پایه آمارهای موجود، يك سوم عملیات تروریستی در جهان در دو دهه قبل متوجه منافع آمریکا بوده است و حتی از ۳۱ درصد دهه ۸۰ به ۳۷ درصد دهه ۹۰ افزایش یافته است (Pillar 2001: 57). آمریکا چه ویژگی ای دارد که بعنوان

هدف شماره ۷ از سوی تروریست‌ها انتخاب شده است؟

پاسخ‌های متعددی به این پرسش از سوی سیاستگذاران آمریکا و تحلیلگران سیاسی داده شده است که به برخی از آنها اشاره می‌شود. کلینتون در پیام رادیویی خود در ۸ اگوست ۱۹۹۸ در توجیه حملات موشکی به افغانستان و سودان در پاسخ به بمب‌گذارهای سفارت آمریکا در کنیا و تانزانیای اعلام نمود که آمریکا به علت داشتن مسئولیت رهبری بی نظیر در جهان، پیشگامی در پیشبرد صلح و دموکراسی و ایستادگی در برابر تروریسم از اهداف تروریست‌ها محسوب می‌شود. ریچارد بنتز (Richard Betts)، از افراد مؤثر در سیاست خارجی آمریکا در شورای روابط خارجی، می‌گوید «امروزه ایالات متحده آمریکا تنها کشوری است که نقش پلیس را در حوزه‌هایی خارج از منطقه خود بازی می‌کند. ایالات متحده خود در اهداف دولت‌ها و گروه‌هایی قرار می‌دهد که به علت قدرت آمریکا در رسیدن به اهداف خود ناکام مانده‌اند» (Betts 1998: 28). فرانک ولف (Frank Wolf) بر حضور جهانی ایالات متحده در صحنه‌های مختلف نظامی، صنعتی و تجاری، و دیگر تحلیلگران سیاسی بر سلطه فرهنگی آمریکا بعنوان عوامل مؤثر در عملیات تروریستی تأکید می‌کنند. کلینتون در سخنرانی خود در مجمع عمومی سازمان ملل در ۲۱ سپتامبر ۱۹۸۸ اعلام داشت که آمریکا به علت داشتن ثروت، قدرت نظامی، حضور فعال در صحنه‌های بین‌المللی برای ارتقای صلح و امنیت، تعارض ارزش‌های غربی نظیر دموکراسی، لیبرالیسم، سکولاریسم، تساهل مذهبی و سیاسی و پلورالیسم با فرهنگ و تمدن تروریست‌ها، و تلقی شدن آمریکا بعنوان ریشه مشکلات اقتصادی و اجتماعی، مورد تهاجم تروریستی قرار می‌گیرد (Eland 1998: 3).

این فرضیه‌ها ممکن است با توجه به شفاف نبودن انگیزه‌های تروریست‌ها تا حدی درست باشد ولی با عنایت به واقعیات و شواهد موجود و اشکال اساسی دارد: نخست آن که، این فرضیه‌ها نمی‌تواند عملیات تروریست‌های آمریکایی را، که ممکن است به دلایل دیگری چون تبعیضات مذهبی، سیاسی و نژادی نسبت به سرخ‌پوستان و سیاهپوستان و مهاجران غیر اروپایی صورت می‌گیرد و برخی کارهای

ماجرای جوانه‌ها نظیر آنچه در انفجار مقر فرماندهی پلیس آمریکا در اوکلاهاماسیتی، از سوی یک سرباز آمریکایی به نام تیموثی مک‌وی، به انتقام کشتار طرفداران فرقه دیویدیان رخ داد توضیح دهد. دوم آنکه، بانگاهی واقع‌بینانه به قراین موجود در خصوص دیگر کشورهای توان بسیاری از فرضیه‌های مذکور را باطل دانست زیرا کشورهای بزرگ و ثروتمندی هستند که ارزشهای فرهنگی مشابه آمریکا دارند ولی با مشکل حادی به نام تروریسم مواجه نیستند لذا این پرسش محوری همچنان بی‌پاسخ می‌ماند که چرا یک سوم عملیات تروریستی در جهان متوجه منافع آمریکا است.

مهمترین تفاوت آمریکا و دیگر کشورهای ثروتمند غربی که وجوه اشتراک سیاسی، اقتصادی و ارزشی دارند، همانا پیروی دولت آمریکا از سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله‌جویانه طی سال‌های متعددی خصوصاً پس از جنگ جهانی دوم در گوشه و کنار جهان بوده است. با توجه به این نکته مهم، شایسته است بانگاهی گذرا به جهت‌گیریهای سیاست خارجی ایالات متحده آمریکا تا کنون، رابطه آن با پدیده تروریسم مورد بررسی قرار گیرد. سیاست انزواگر ایانه و عدم مداخله در امور کشورهای جهان به نخستین روزهای شکل‌گیری جمهوری پیش از استقلال ۱۳ ایالت برمی‌گردد که از سوی رهبران آمریکا نظیر جرج واشنگتن در پیام تودیع خود در سال ۱۷۹۶، توماس جفرسون در خطابه افتتاحیه سال ۱۸۰۱، و خصوصاً جیمز مونرو در سال ۱۸۲۳ اتخاذ گردید. آموزه مونرو، ضمن آنکه پیامی منفی برای کشورهای اروپایی مبنی بر عدم مداخله در امور قاره آمریکا داشت، دارای پیام مثبتی نیز برای گسترش نفوذ آمریکا در امور قاره آمریکا بود که شرکت آمریکا در جنگ ۱۸۱۲ با بریتانیا در کانادا و جنگ با اسپانیا در ۱۸۹۸ برای آزادی کوبا از پیامدهای آن بود. آمریکا برای مدت محدودی در اواخر جنگ جهانی اول در ۱۹۱۷ وارد جنگ با آلمان شد ولی پس از جنگ بار دیگر به سیاست انزواگر ایانه خود برگشت و حتی وارد جامعه ملل، که نقش اصلی در تشکیل آن در سال ۱۹۲۰ داشت، نشد. اتخاذ سیاست انزواگر ایانه می‌توانست معلول عواملی چون اولویت داشتن توسعه کشور نوظهور آمریکا بدون درگیر شدن در تنش‌های حاکم بر اروپا،

○ به تعبیری، تروریسم عبارات است از تهدید یا توسل غیر قانونی به خشونت، همراه با قربانی کردن افراد عادی، برای جلب افکار عمومی و دستیابی به هدفهای سیاسی و اجتماعی.

خطر سلطه‌اروپا بر آمریکا به هنگام ضعف آمریکا، ناامیدی آمریکا از اثر گذاری فوری بر حوزه‌های بین‌المللی در آن مقطع، و به خطر افتادن ارزشهای لیبرال دموکراسی چون آزادی و برابری که علی‌الاصول با سیاستهای مداخله‌گرایانه در تضال است، باشد (McCormic 1993).

جنگ جهانی دوم، با حمله ژاپنی‌ها به پرل هاربور و هواپیمایی در ۷ دسامبر ۱۹۴۱، آمریکا را به سوی سیاست مداخله‌گرایانه سوق داد. آمریکا جزو چهار کشوری بود که پیش‌نویس منشور سازمان ملل را تنظیم کرد و از بنیانگذاران سازمان ملل و دارای حق و تو در شورای امنیت گردید. آمریکا و شوروی که در دوران جنگ در برابر هیتلر متحد بودند، پس از جنگ دوران ۵۰ ساله‌ای از مبارزه با یکدیگر را آغاز کردند. تلاش شوروی برای افزایش حوزه نفوذ خود تغییرات بیشتری در سیاست خارجی آمریکا ایجاد نمود. سیاستگذاران آمریکایی با اتخاذ سیاست بازدارندگی، دست به تلاشهایی برای جلوگیری از توسعه طلبی شوروی و نفوذ کمونیسم از راه اعطای کمکهای اقتصادی و نظامی به دیگر کشورها زدند. آمریکا در ۱۹۴۹ سازمان پیمان آتلانتیک شمالی را تشکیل داد و مستقیم درگیر جنگهای کره (۱۹۵۰-۱۹۵۳) و ویتنام (۱۹۶۴-۱۹۷۵) شد. آمریکا به بهانه جلوگیری از نفوذ کمونیسم، از دولتهای اقتدارگرا در کشورهای مختلف خاور میانه، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین نظیر شاه ایران، فریدینامار کوس در فیلیپین، و خاندان سوموزادر نیکاراگوئه حمایت‌های سیاسی، اقتصادی و نظامی نمود. سیاست خارجی آمریکا در دوران جنگ سرد گرفتار نوعی تناقض بود، یعنی تعارض سیاستهای حمایت از کشورهای غیردموکرات با مبانی و اصول لیبرال دموکراسی مورد ادعای آمریکا (Afoaku 2000: 13-40).

نمونه‌های مداخله نظامی آمریکا در مناطق مختلف جهان، غیر از دو جنگ مهم کره و ویتنام عبارت است از: فرستادن ۲۰ هزار سرباز به جمهوری دومینیکن در بهار ۱۹۶۵ برای سرکوب شورشیان؛ اعزام نیرو به همراه نیروهای چندملیتی به لبنان برای اخراج نیروهای سازمان آزادیبخش فلسطین از بیروت در سال ۱۹۸۲؛ یورش به گرانادا در اکتبر ۱۹۸۳ برای جلوگیری از شکل‌گیری

حکومت طرفدار شوروی و کوبا؛ بمباران پایگاههای هوایی لیبی در آوریل ۱۹۸۶ برای تنبیه قذافی و پیشگیری از عملیات تروریستی؛ برافراشتن پرچم آمریکاروی کشتیهای نفتی کویتی در جنگ نفتکش‌ها در ۱۹۸۷-۱۹۸۸ برای تضمین امنیت کشتیرانی و انتقال آسان نفت کشورهای خلیج فارس؛ حمله به هواپیمای مسافربری ایران از ناوینسنس در ۱۹۸۸؛ عملیات آرمان عادلانه (Operation just cause) در اوایل ۱۹۸۹ برای دستگیری نوریه‌گا، به منظور تأمین امنیت کانال پاناما و مقابله با شکل‌گیری حکومتی مخالف آمریکا؛ پرواز دادن دو هواپیمای جنگی برای مقابله با نظامیان شورشی مخالف حکومت کورازون اکوینودر فیلیپین در دسامبر ۱۹۸۹ (Haass 1999: 20-30).

با شروع دهه ۱۹۹۰ و تحولاتی که در اتحاد جماهیر شوروی و اقمار آن رخ داد، کشمکشهای منطقه‌ای در سراسر جهان به جای جنگ سرد محور اصلی سیاست خارجی آمریکا گردید. مداخلات نظامی آمریکانیز بیش از پیش گسترش یافت که اهم آنها عبارت بود از: عملیات «سپر صحر» و «طوفان صحر» بر ضد عراق متجاوز با هدف آزادسازی کویت، بازگرداندن حکومت کویت، تأمین امنیت عربستان و دیگر کشورهای خلیج فارس و حمایت از اتباع خود؛ مداخله نظامی در یوگسلاوی سابق برای جلوگیری از کشتار قومی از سوی صربها؛ عملیات «احیای امید» (Operation uphold democracy) در سومالی از دسامبر ۱۹۹۲ با عنوان کمکهای انسان‌دوستانه؛ عملیات «حفظ دموکراسی» در هاییتی برای حمایت از رئیس‌جمهور مخلوع آن کشور ژان برتراند آرسیتیدر برابر کودتای نظامیان و جلوگیری از سیل مهاجرت به آمریکا در سپتامبر ۱۹۹۳ (Haass 1999: 21-47).

سیاستهای میلیتاریستی و مداخله‌جویانه و حمایت از رژیمهای غیردموکرات و اشغالگر در نقاط مختلف جهان موجب واکنشهایی بر ضد منافع آمریکا گردید که به برخی از آنها اشاره می‌شود (Pil-lar 2001; Zunes 1998; Eland 1998):

● دخالت‌های مستمر آمریکا در امور داخلی ایران از قبل از انقلاب با سرنگون کردن دولت ملی دکتر مصدق و حمایت مستمر از رژیم استبدادی شاه موجب گروگانگیری کارکنان سفارت آمریکا در

○ در تعریف و گونه‌شناسی پدیده تروریسم و مصادیق آن نباید از تأثیر قضاوت‌های ارزشی و ضوابط مورد نظر یک پژوهشگر یا یک دولت غفلت کرد. چه بسا افراد یا گروههایی از سوی دولتی تروریست خوانده شوند، ولی دولتهای دیگری آنان را مبارزان راه آزادی بشناسند.

بخش سوم: حمله نظامی به افغانستان:

حل معضل تروریسم یا تشدید آن؟

در این بخش، یکی دیگر از پرسشهای محوری در این مقاله مورد بررسی قرار می‌گیرد: سیاستگذاران آمریکا چه اهدافی را از حمله نظامی به افغانستان، بعنوان واکنشی در برابر عملیات تروریستی دنبال می‌کنند و آیا حمله به افغانستان موجب حل مسئله تروریسم در جهان و افزایش امنیت در آمریکای می‌شود یا نه؟

پس از رخداد ۱۱ سپتامبر، بن لادن و گروه القاعده، سریعاً بعنوان متهمان درجه اول شناخته شدند و دولت آمریکا از طالبان خواست آنها را به آمریکا تحویل دهند. با خودداری طالبان از استرداد بن لادن و هوادارانش، حملات هوایی به افغانستان در ۱۷ اکتبر آغاز گردید. آمریکا تلاش کرد با ایجاد یک ائتلاف جدید بین المللی بر محور جنگ با تروریسم ظاهر این معضل بین المللی را از میان بردارد. هر چند بسیاری از کشورهای جهان با آمریکا به علت فاجعه انسانی ناشی از عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر اظهار همدردی کردند، ولی با توجه به شفاف نبودن اهداف آمریکا از حمله به افغانستان، عملاً وارد عملیات نظامی بر ضد افغانستان نشدند. آمریکا در وای هدفهای محدودی چون کشتن یا دستگیری بن لادن و طرفداران وی در سازمان القاعده، سرکوب طالبان، و تشکیل حکومت جدید در افغانستان، اهداف گسترده‌ای فراتر از مرزهای افغانستان دارد که از جمله آنها متلاشی کردن شبکه‌های تروریستی و دولت‌های حامی آنها در جهان، بویژه در خاور میانه، با توجه به تعریف خاص خود از تروریسم و مصادیق آن است (Klare 2001).

اما واقعیت چیست و تا چه حد دیگر کشورها حاضرند در ائتلاف جهانی تحت رهبری آمریکا شرکت کنند؟ قراین حاکی از آن است که حمله آمریکا به افغانستان در مرحله اول دارای مصرف داخلی است و برای احیای اعتبار از دست رفته ایالات متحده بعنوان تنها ابر قدرت جهان که توانسته است با وجود هزینه‌های کلان نظامی، برای شهروندان خود امنیت به‌ار مغان آورد، ضرورت دارد. هزینه‌های نظامی آمریکا در سال ۱۹۹۷، ۳۳/۹۶ درصد کل هزینه‌های نظامی در جهان بوده است که اگر به هزینه

تهران از سوی دانشجویان پیرو خط امام در سال ۱۹۷۹ گردید.

● حضور نظامی آمریکا در لبنان برای حمایت از فلا تزه‌های مسیحی و صهیونیست‌ها در برابر مسلمانان در اوایل دهه ۸۰ سبب واکنش حزب الله گردید (بمب گذاری در سفارت آمریکا و انفجار قرارگاه نیروی دریایی آمریکا در بیروت).

● اعلام جنگ به معمر قذافی رهبر لیبی از سوی ریگان در تابستان سال ۱۹۸۱، ورود آمریکا به قلمرو دریایی و هوایی لیبی، و حملات هوایی آمریکا به پایگاه‌های هوایی تریپولی و بنغازی موجب تشدید عملیات تروریستی بر ضد منافع آمریکا در کشورهای مختلف گردید که برخی از آنها عبارت بود از: ربه شدن هواپیمای پان آمریکا در کراچی از سوی گروه ابو نضال در سپتامبر ۱۹۸۷؛ بمب گذاری در باشگاه نظامی آمریکا در نابل ایتالیا از سوی ارتش سرخ ژاپن به موجب قرار دادی با ابو نضال در ۱۴ آوریل ۱۹۸۸؛ بمب گذاری در هواپیمای پان آمریکا در دسامبر ۱۹۸۸ که منجر به کشته شدن ۲۷۰ نفر شد که ۲۰۰ نفر آنها آمریکایی بودند.

● نقش آمریکا در هدایت عملیات بر ضد عراق در جنگ دوم خلیج فارس موجب شد که گروهی از عراقی‌ها در صدد ترور جرج بوش به هنگام دیدارش از کویت بر آیند که در نتیجه در ۱۵ آوریل ۱۹۹۳، ۱۵ عراقی دستگیر شدند و ماشینهای حامل بمب و اسلحه آنها توقیف گردید.

● حضور نظامی آمریکا در سومالی در سال ۱۹۹۳ موجب کشته شدن ۱۸ سرباز آمریکایی و کشته شدن اجساد آنها در خیابانهای موگادیشو از سوی نیروهای تحت رهبری ژنرال عیدید گردید. گفته می‌شود که طرفداران اسامه بن لادن در این قضیه نقش اصلی را داشته‌اند.

● ادامه حضور نظامی آمریکا در عربستان خصوصاً پس از جنگ دوم خلیج فارس، انگیزه بمب گذاری در مجموعه مسکونی نظامیان آمریکا در برج الخبر در سال ۱۹۹۶ و بمب گذاری در سفارتهای آمریکا در کنیا و تانزانیای در سال ۱۹۹۸ شد. طرفداران اسامه بن لادن اهداف خود را از انجام چنین عملیاتی آزاد سازی اماکن مقدسه و اخراج نیروهای خارجی از کشورهای اسلامی و خصوصاً شبه جزیره عربستان اعلام نمودند.

○ هر چند در سالهای اخیر شمار عملیات تروریستی کاهش یافته، ولی دامنه تخریب و کشتار ناشی از آنها گسترده تر شده است؛ رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا نمونه‌ای از آن است.

دفاعی متحدانش در ناتو، کره جنوبی و ژاپن افزوده شود ۶۲/۳۵ درصد از کل هزینه‌های نظامی جهان را تشکیل می‌دهد. هزینه نظامی آمریکا چند برابر هزینه نظامی همه دشمنان بالقوه آمریکا یعنی کره شمالی، ایران، سوریه، عراق، لیبی و کوبا بوده است (نمودار شماره ۱).

در حالی که هزینه‌های نظامی روسیه از سال ۱۹۹۱ هفتاد و هفت درصد کاهش یافته، بودجه نظامی آمریکا حتی از زمان سیاست‌های میلیتاریستی ریگان در دوران جنگ سرد نیز بیشتر شده است و همان گونه که در خرداد ۱۱ سپتامبر نشان داد افزایش بودجه نظامی نتوانسته امنیت شهر و ندان آمریکا را تأمین نماید. در واقع، این تولیدکنندگان تسلیحات و مجموعه‌های صنعتی-نظامی هستند که نقش اصلی را در تدوین سیاست‌های خارجی و نظامی آمریکا بازی می‌کنند، زیرا با ادامه سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله گریانه از سوی دولت آمریکا نه تنها منافع اقتصادی این مجموعه‌ها با افزایش فروش تسلیحات تضمین می‌شود، بلکه از بحران‌های اقتصادی و اجتماعی ناشی از کاهش فروش تسلیحات در داخل نیز جلوگیری می‌شود (Hartung 1999).

آمریکا پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی تصور می‌کند که تنها ابر قدرت باقیمانده در جهان است و می‌تواند نظام تازه مورد نظر خود را بر جهان تحمیل نماید. با این تلقی است که اقدام به تحریم اقتصادی و حمله نظامی به کشورهای مختلف می‌کند؛ دولت‌ها را

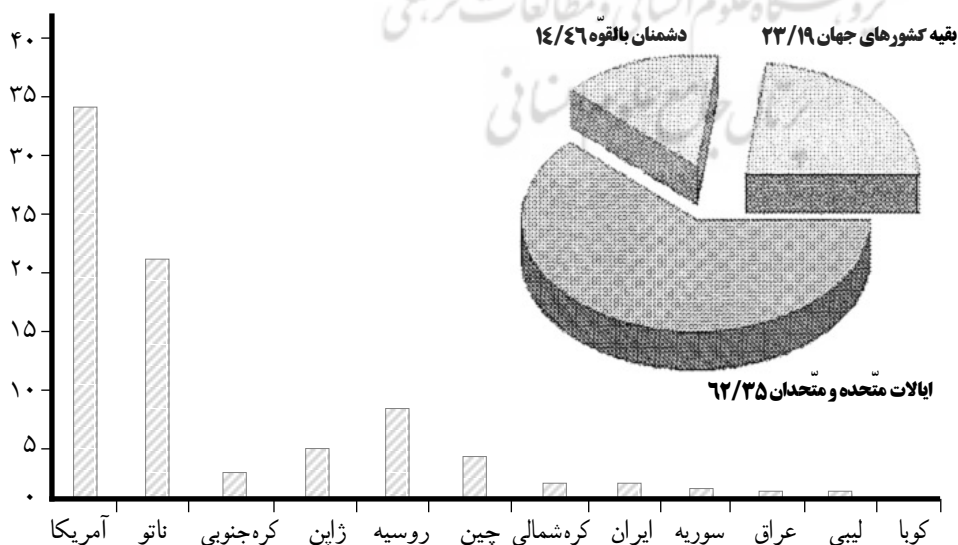
بر اساس معیارهای حقوق بشر، آزادی، و دموکراسی مورد نظر خود در جه بندی می‌کند و بعضی را در فهرست دولت‌های حامی تروریسم قرار می‌دهد و قوانین داخلی خود را با قوانین حاکم بر نظام بین الملل یکی انگاشته و آنها را حتی بر ضد متحدان اروپایی خود در صورت عقد قرارداد های نفتی و گازی با کشورهای مخالف با سیاست‌های آمریکا به کار می‌گیرد. آمریکا با حمله نظامی به افغانستان در پی آن است که سلطه خود را بر کشورهای اروپایی و ژاپن که بیشترین وابستگی را به نفت و گاز خلیج فارس و آسیای مرکزی دارند استمرار بخشد. بعلاوه، آمریکا به دنبال تحکیم موضع اسرائیل در برابر فلسطینی‌ها و کنترل روند رو به تزاید اسلامگرایی در خاور میانه است.

اما واقعیت، همان گونه که هاتینگتون در مقاله خود تحت عنوان «ابر قدرت تنها» (The lonely Superpower) فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی، نه نظام تک قطبی متصور آمریکا و نه نظام چند قطبی مورد نظر دیگر قدرتهای منطقه‌ای، بلکه سیستم تک-چند قطبی (Uni-multipolar system) بر جهان حاکم است. در این نوع نظام، هر چند یک ابر قدرت نظامی وجود دارد، ولی این ابر قدرت به تنهایی توان حل مسایل بین المللی و منطقه‌ای را ندارد بلکه با همکاری دیگر قدرتهای منطقه‌ای چون آلمان و فرانسه در اروپا، هند در جنوب آسیا، چین و ژاپن در آسیای جنوب شرقی و

○ سیاست‌های میلیتاریستی و مداخله گریانه آمریکا رابطه مستقیم با تشدید عملیات تروریستی بر ضد منافع آمریکا در داخل و خارج از آن کشور دارد.

(درصد)

نمودار ۱ - هزینه‌های دفاعی ایالات متحده و هم پیمانانش و دشمنان بالقوه آنها



The Military Balance, 1998/99, International Institute for Strategic Studies منبع:

ایران در غرب آسیا و با مساعدت سازمانهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل می‌تواند مشکلات جهانی را حل کند (Huntington 1999).

آمریکا با پشتوانهٔ محکومیت عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر از سوی شورای امنیت سازمان ملل و کشورهای جهان می‌خواهد به اقدامات نظامی خود در افغانستان با استناد به اصل ۵۱ از فصل هفتم منشور سازمان ملل مشروعیت ببخشد. اصل ۵۱ منشور تنها حق ذاتی دفاع شخصی را به رسمیت شناخته است، نه عملیاتی که منجر به تلفات نیروهای غیر نظامی گردد (Zunes 2001). ژان زیگلر (Jean Ziegler)، از مقامات برجستهٔ کمیتهٔ حقوق بشر سازمان ملل از تصمیم آمریکامینی بر ارسال همزمان بسته‌های غذایی برای کودکان افغان و بمب‌های خوشه‌ای برای پدرانشان در بسته‌بندیهای مشابه انتقاد کرده و آنرا خنده‌آور و اشتباهات استراتژیک آمریکا خوانده است (Deen 2001). بنابراین حملهٔ آمریکا به افغانستان از نظر حقوق بین‌الملل و اکثر کشورهای جهان، فاقد مشروعیت است. بعلاوه، این عملیات همان‌گونه که شواهد قبلی نشان داده است نه تنها معضل تروریسم را حل نمی‌کند بلکه موجب تشدید آن در سطح بین‌المللی می‌گردد.

ائتلاف جهانی مورد نظر آمریکا در صورتی می‌تواند ادامه یابد که اولاً عملیات نظامی محدود به مبارزه با بن‌لادن، سازمان القاعده و در نهایت طالبان باشد؛ هرچند ارتباط عملیات تروریستی ۱۱ سپتامبر با بن‌لادن و سازمان القاعده هنوز در هیچ دادگاه بین‌المللی ثابت نشده است. بنابراین، گسترش دامنهٔ عملیات نظامی به کشورهای دیگر موجب تضعیف ائتلاف بین‌المللی بر ضد تروریسم و موجب به خطر افتادن ثبات، صلح و امنیت در آسیا و خاورمیانه می‌گردد. ثانیاً، آمریکا چنانچه خواهان حمایت دیگر کشورهای دیگر جهان است باید به قوانین حاکم بر نظام بین‌الملل گردن نه‌دو به‌جای این که خود را تنها کدخدای جهانی تصور نماید، این واقعیت را بپذیرد که بی‌پشتیبانی دیگر قدرتهای منطقه‌ای و سازمانهای بین‌المللی و ایجاد اجماع بین‌المللی نمی‌تواند معضلات جهانی را حل کند. ثالثاً، آمریکا باید تغییرات اساسی در سیاست خارجی خود پدید آورد زیرا مسئله تروریسم مسئله‌ای

سیاسی است که ریشه‌های سیاسی و اجتماعی دارد و نمی‌تواند تنها از راه کاربرد زور و مداخلات نظامی بیشتر حل و فصل شود. بنابراین، آمریکا باید از مداخلهٔ نظامی در مسایل داخلی کشورهای دیگر و اعمال معیارهای دوگانه اجتناب نماید و از میلیتاریزه کردن جهان و خصوصاً خاورمیانه در سایهٔ سود آن برای صاحبان کارخانه‌های تسلیحاتی و مشکلات اجتماعی ناشی از کاهش فروش تسلیحات پرهیز کند. آمار و ارقام نشان می‌دهد که واردکنندگان اصلی جنگ‌افزار در خاورمیانه، متحدان اصلی آمریکا در منطقه هستند که بیشترین واردات اسلحهٔ خود را از آمریکاطی سالهای ۱۹۹۴ تا ۱۹۹۶ داشته‌اند و آشکارا حقوق بشر را در کشورهای خود نقض نموده‌اند. بر اساس آمار سازمان خلع سلاح و کنترل تسلیحات آمریکا (U.S. Arms Control and Disarmament Agency) عربستان، مصر، ترکیه، کویت، اسرائیل و امارات متحدهٔ عربی به ترتیب ۴۴، ۶۷، ۶۴، ۵۶، ۹۱ و ۳۵ درصد از اسلحه‌های خود را از آمریکا وارد کرده‌اند. حمایت‌های گستردهٔ نظامی و سیاسی آمریکا از حکومت‌های اقتدارگرا نظیر عربستان، حکومت‌های نظامی در ترکیه، پاکستان و الجزایر، و مهمتر از همه پشتیبانی بی‌دریغ آمریکا از اسرائیل در کشتار و حشایشانهٔ مردم فلسطین، تجاوز به لبنان و سوریه، تسلیح فالاترها و تروریسم‌ران و شهر و ندان فلسطینی، موجب بی‌اعتباری آمریکا در میان مردم خاورمیانه می‌گردد.

گذشته از آن، سیاست‌های مداخله‌جویانه و میلیتاریستی و حمایت از رژیم‌های اشغالگر و متجاوز و استبدادی نه تنها موجب تشدید مسئله تروریسم می‌گردد، بلکه به دلایل زیر نیز باید کنار گذاشته شود:

۱. سیاست‌های مداخله‌جویانهٔ آمریکا اگر تا پیش از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی توجیهی داشته است پس از پایان جنگ سرد دیگر ضرورتی ندارد. با نگاهی به کشمکش‌های پس از جنگ سرد می‌توان ملاحظه کرد که در فاصلهٔ سالهای ۸۹ و ۹۶، از ۱۰۱ بر خورد ۹۵ مورد آن ناشی از تنش میان گروه‌های مختلف در درون یک کشور به علت وجود شکافهای قومی و مذهبی بوده که ارتباطی با منافع آمریکانداشته است. بنابراین درگیر شدن آمریکا در این گونه منازعات داخلی نه تنها منافع آمریکا را تأمین نمی‌کند

○ آمریکا چنانچه به راستی در پی حل معضل تروریسم در کشور خود و در دیگر نقاط جهان است، باید سیاست خارجی خود را با توجه به واقعیات حاکم بر جهان تغییر دهد.

بلکه آثار سوء و زیانباری بر امنیت ملی آن کشور خواهد داشت (Eland 1998).

۲. سیاست عدم مداخله، همخوانی بیشتری با تاریخ این کشور تا پیش از شروع جنگ سرد، عدم مشارکت فعال آمریکا در دو جنگ جهانی و همچنین سازگاری بیشتری با احترام به آزادیهای فردی، حقوق مردم در تعیین سرنوشته و حاکمیت خود، سیاست تنش زدایی و اصول حاکم بر لیبرالیسم، دموکراسی و حقوق بشر دارد.

۳. سیاستهای دوگانه آمریکا و حمایت از رژیمهای غیر دموکراتیک و اشغالگر، در عمل موجب بی اعتباری دموکراسی و لیبرالیسم و سبب گرایش مردم به ایدئولوژیهای دیگر برای حل مشکلات خود می شود. این واقعیت بویژه در کشورهای خاور میانه محسوس است. اکثریت مردم این کشورها با توجه به سابقه سوء آمریکا در حمایت از رژیمهای غیر دموکراتیک و متجاوز، نه تنها آمریکا را مسئول و ریشه اختلافات، برخوردها و مشکلات درونی خود می دانند، بلکه پس از نامیدنی از سوسیالیسم و ناسیونالیسم گرایش بیشتری به اسلام پیدا کرده اند، چنان که اگر هم اینک انتخابات آزاد و عادلانه در بسیاری از کشورهای مسلمان خاور میانه برگزار شود، این اسلامگرایان هستند که قدرت را از راههای دموکراتیک و مسالمت جویانه به دست می آورند. نمونه های ترکیه و الجزایر در این زمینه شایسته توجه است.

۴. سیاستهای میلیتاریستی آمریکا در خاور میانه و حمایتش از رژیمهای استبدادی و اشغالگر موجب انسداد فضای باز سیاسی و راههای مسالمت آمیز برای تغییر و تحولات سیاسی و اجتماعی می شود و مخالفان برای مقابله با استبداد و تجاوز، ناگزیر به روشهای خشونت آمیز و رادیکال رو می کنند. کودتای آمریکایی ۲۸ مرداد فضای بسته سیاسی پس از آن با حمایت آمریکا، تأثیر مهمی در نگرش رهبری انقلاب اسلامی، شیوه مبارزه، ساختار حکومت بعدی و نحوه برخورد با آمریکا داشته است. پشتیبانی آمریکا از رژیمهای اقتدارگرا و متجاوز در آسیای مرکزی و خاور میانه موجب شکل گیری گروههای رادیکال اسلامی و تضعیف نیروهای معتدل شده است و بی گمان در صورت ادامه یافتن این سیاستها و تحقق تغییرات مورد نظر

رادیکالها، بر روابط این کشورها و آمریکادر آینده آثار منفی خواهد داشت.

نتیجه گیری

در این تحقیق مشخص شد که تروریسم عبارت از تهدید یا توسل غیر قانونی به خشونت، همراه با قربانی کردن افراد عادی، برای جلب افکار عمومی و دستیابی به اهداف سیاسی و اجتماعی است. این پدیده دارای نمودهایی در سطوح دولتی، بین المللی، داخلی و چند ملیتی است و محدود به کشور، قاره یا مذهب خاصی نیست. در سالهای اخیر هر چند شمار عملیات تروریستی کاهش یافته ولی میزان تخریب و کشتار ناشی از آنها گسترده تر شده است که رویداد ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ در آمریکا نمونه آن است.

آمریکا بعنوان هدف اول تروریستهار نظر گرفته شده است. فرضیات متعددی در خصوص عوامل و ریشه های این پدیده در آمریکا از سوی سیاستگذاران و محققان مطرح شده است که بیشتر معطوف به ویژگیها و خصوصیات آمریکا، نظیر اصول و ارزشهای حاکم بر آن، قدرت، ثروت و تلاشهای بین المللی آن با اصطلاح برای حفظ صلح، دموکراسی و امنیت است. آنچه در این میان از نظر دور مانده، همانا سیاستهای میلیتاریستی و مداخله گرانه آمریکا و حمایت سیاسی، اقتصادی و نظامی آن از رژیمهای غیر دموکراسی و اشغالگر در گوشه و کنار گیتی، بویژه پس از جنگ جهانی دوم است. (برای نمونه، استمرار حضور نظامی آمریکا در حوزه خلیج فارس، مداخلات آن در سومالی، هاییتی و افغانستان، و حمایتهای گسترده ایالات متحده از رژیمهای مستبد و اشغالگر، بویژه رژیم صهیونیستی). در این تحقیق نشان داده شده است که سیاستهای میلیتاریستی و مداخله گرانه آمریکا رابطه مستقیم با تشدید عملیات تروریستی بر ضد منافع آمریکا در داخل و خارج از آن کشور دارد.

آمریکا چنانچه به راستی در پی حل این معضل در کشور خود و دیگر نقاط جهان است، باید سیاست خارجی خود را با توجه به واقعیات حاکم بر جهان تغییر دهد. مسئله تروریسم در مرحله اول مسئله ای سیاسی است و باید از راههای سیاسی حل و فصل گردد و از نیروی نظامی تنها بعنوان آخرین ابزار استفاده شود. حضور نظامی آمریکا در دیگر

○ اگر آمریکا خواهان همکاری دیگر کشورها در زمینه مبارزه واقعی با تروریسم است، باید به قوانین حاکم بر نظام بین الملل و ضوابط حقوق بین الملل گردن نهد، نه اینکه خود را تنها کدخدای جهان و فعال مایشاء پندارد.

○ سیاست‌های
مداخله جویانه آمریکا اگر تا
پیش از فروپاشی اتحاد
جماهیر شوروی محملی
داشته است، پس از پایان
جنگ سرد دیگر توجیه پذیر
نخواهد بود.

- Hoffman, Bruce. 1994. "Responding to Terrorism Across the Technological Spectrum." **Terrorism and Political Violence**. Vol. 6, No. 3 Autumn.
- Hoffman, Bruce. 1998. **Inside Terrorism**. New York: Columbia University Press.
- Hoffman, Bruce. 1999. "Terrorism Trends and Prospects". In Ian O. Lesser, et al. 1999. **Countering the New Terrorism**. Rand. Santos Monica. CA.
- Huntington, Samuel P. 1999. "The Lonely Superpower". **Foreign Affairs**. 78(2): 35-49.
- Klare, Michael T. 2001. "How the War Against Terrorism Could Escalate". **Foreign Policy in Focus**. September.
- Lesser, Ian O. et al. 1999. **Countering the New Terrorism**. Rand. Santos Monica. CA.
- Martin, William G. 2001. "Bin Laden and Mandela: Yesterday's Freedom Fighters, Today's Terrorists?". **Foreign Policy in Focus**. September.
- McCormick, James M. et al. 1993. **American Foreign Policy and Process**. 3rd ed.
- Pillar, Paul R. 2001. **Terrorism and U.S. Foreign Policy**. Washington, D.C.: The Brookings Institution.
- Sean, Anderson and Sloan, Stephen. 1995. **Historical Dictionary of Terrorism**. Metuchen, NJ: Scarecrow Press.
- **The Military Balance**. 1998/99. International Institute for Strategic Studies.
- Tucker, David. 1997. **Skirmishes at the Edge of Empire: The United States and International Terrorism**. Praeger.
- U.S. Arms Control and Disarmament Agency. 1999. **World Military Expenditures and Arms Transfers 1997**. Washington. DC: U.S. Arms Control and Disarmament Agency, February 1.
- U.S. Department of State. Office of the Coordinator for Counterterrorism. 2001. **Patterns of Global Terrorism, 2000**. Washington, D.C.: U.S. Department of State. April.
- U.S. Department of State. Office of the Coordinator for Counterterrorism. 1998. **Patterns of Global Terrorism, 1997**. Washington D.C.: U.S. Department of State. April. pp. 53-79.
- Zunes, Stephen. 1998. "International Terrorism". **Foreign Policy in Focus**. 3 (38). November. Revised Sept. 2001.
- Zunes, Stephen. 2001. "Bombing Will not Make U.S. More Secure". **Foreign Policy in Focus**. October 8.

کشورها به بهانه‌های گوناگون و حمایتش از حکومت‌های غیر مردمی و اشغالگر نه تنها موجب حل معضل تروریسم نمی‌شود، بلکه با اصول مورد ادعای آمریکا از جمله دموکراسی، حقوق بشر، لیبرالیسم و حق ملت‌ها در تعیین سرنوشت خودشان نیز همخوانی ندارد و موجب گرایش مردم کشورهای مختلف به روش‌های خشونت آمیز برای حل مسائل داخلی‌شان و اتخاذ سیاست‌های رادیکال در برابر آمریکا می‌شود.

یادداشت‌ها

۱. افزایش انگیزه‌های مذهبی اختصاص به مذهب خاصی ندارد. حمله به مقر فرماندهی پلیس اوکلاهاماسیتی از سوی تیموثی مک‌وی از طرفداران فرقه دبی‌دی‌ان در آوریل ۱۹۹۵، حمله گاز عصبی سارین به ایستگاه مترو ژاپن از سوی اعضای فرقه مذهبی اوم شینریکیو در مارس ۱۹۹۵، ترور اسحاق رابین نخست‌وزیر وقت رژیم صهیونیستی از سوی افراطیون یهودی در نوامبر ۱۹۹۵ و حمله به سفارت‌های آمریکا در کنیا و تانزانیا در اوت ۱۹۹۸ از سوی طرفداران اسامه بن لادن از جمله عملیات تروریستی بر اساس انگیزه‌های مذهبی بوده است. (Hoffman 1999: 17-19).

منابع و مآخذ

- Afoaku, Osita G. 2000. "U.S. Foreign Policy and Authoritarian Regimes: Change and Continuity in International Clientelism". **Journal of Third World Studies Americus**. Fall. 17 (2): 13-40.
- Betts, Richard 1998. "The New Threat of Mass Destruction". **Foreign Affairs**. 77(1).
- Bowler, R. M., K. Muari, and R. H. True. 2001. "Update and Long-term Sequelae of the Sarin Attack in the Tokyo, Japan Subway". **Chemical Health and Safety**. January/February: (53-55).
- Deen, Thalif 2001. "Bombs for Fathers, Breads for Children under Attack". **Asia Times**. November 10.
- Eland, Ivan. 1998. "Does U.S. Intervention Overseas Breed Terrorism? The Historical Record". **Cato Foreign Policy Briefing**. No. 50.
- Haass, Richard N. 1999. **Intervention: The Use of American Military Force in the Post-Cold War World**. Rev. ed. Washington D. C.: The Brookings Institution.
- Hartung, William D. 1999. "Military-Industrial Complex Revisited: How Weapon Makers are Shaping U.S. Foreign and Military Policies". **Foreign Policy in Focus**. Special Reports. November.